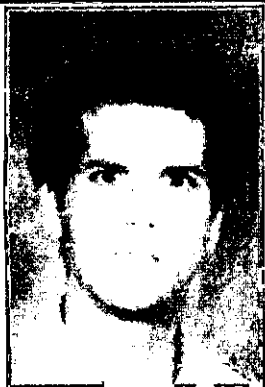


این دوستان با هزینه ی خودشان کتاب چاپ می کنند



هادی خورشاهیان متولد ۱۳۵۲. لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تهران و اما بقیه ی مطالب که به موضوع و دلیل این مصاحبه ارتباط پیدا می کند، بیش از یک دهه فعالیت ادبی که بخشی از آن منتشر شده است. و همه ی آن بخشی، در همین سال یک هزار و سیصد و هشتاد و یک منتشر شده است. مجموعه شعر «انسان پرنده است» انتخابی از شعرهای هفتاد و دو تا هفتاد و چهار، بیست غزل و بیست شعر آزاد. مجموعه شعر دیگری با عنوان «بله ها را نشمرده آدمم بالا» که آن هم با بیست غزل و بیست شعر آزاد انتخابی از شعرهای هفتاد و پنج تا هفتاد و هشت می باشد. مجموعه داستان «باشد ایستگاه بعدی» که شانزده داستان است، از سال هفتاد و چهار تا هشتاد. مجموعه شعر نوجوان با عنوان «توی اخبار رادیو» که انتخابی از شعرهای هفتاد و دو تا هشتاد و یک است. به علاوه ی مجموعه ای در نقد و بررسی ادبیات کودک و نوجوان که همه ی مقالات آن در همین دو، سه سال اخیر نوشته شده اند و عنوان «حرفه اضافه ی لازم» را بر پیشانی دارد...

کتاب هایی که نقد و بررسی شده اند، خواننده شده اند، تأثیر گذار بوده اند، جایزه تعلق نمی گیرد ولی در عوض به کسی جایزه می دهند. که یک کتاب معمولی چاپ کرده است. کتابی که نه تأثیر گذار بوده است و نه حتی به طور کاذب مطرح شده است. به کسی که واقعا به شهادت آثارش کار می کند و دغدغه دارد و در جریان شعر امروز مؤثر بوده است، عمداً بی توجهی می شود؛ ولی در عوض، به کسی توجه نشان می دهند که دایره ی خوانندگان شعرش، از پرگار فلان فرهنگسرا بیشتر باز نمی شود. واضح تر بگویم، مثلاً ندیده گرفتن «علی عبدالرضایی» شاید کار ساده ای باشد، اما باور کنید «جامعه» و انمی شود ندیده گرفت.

اما سوال آخر درباره ی داستان هایت، چرا همه ی داستان های «باشد ایستگاه بعدی» غیر صادی است؟

البته من نمی فهمم منظورت از غیر صادی چیست، اما از یک لحاظ حق با توست. بله این داستان ها در عین حال رئال بودن، رئال نیستند. برخی از حوادث غیر صادی اند، برخی از سوژه ها غیر صادی اند، برخی از شخصیت ها غیر صادی اند و... اما من فکر می کنم، این مسایل غیر صادی، خیلی هم غیر صادی نیستند. ما اگر از جهان این داستان ها فاصله نگیریم، و با عینک فاصله به سطرهای آن ها نگاه نکنیم؛ می بینیم که این مسایل می توانند به همین صورت غیر صادی، کاملاً صادی باشند. در زندگی واقعی و روزمره هم خیلی وقت ها همین طور است.

از این گذشته، چیزهای غیر صادی معمولاً چیزی برای کشف کردن ندارند. رازی، رمزی، چیزی در آن ها هست که ما را وادار می کند دقیق تر نگاه کنیم. مگر «بوف کور» این طور نیست؟

«ملکوت» این طور نیست؟ «صد سال تنهایی»، «خشم و هیاهو»، «قلعه ی حیوانات» و... این طور نیست؟

اما درباره ی داستان های غیر صادی این مجموعه؛ باور کن همه ی این ماجراها یک روزی، در یک جایی اتفاق افتاده است. باور کن!

به ساکن به غزل فرم بخشیده اند و این قالب را احیا کرده اند؛ برخی دیگر خودشان را در بوق و کرنا می کنند و از «منوچهر نیستانی»، «شفیعی کدکنی»، «محمدعلی بهمنی»، «حسین منزوی»، «سیمین بهبهانی»، «علیرضا سپاهی لائین»، «محمد رضایی فرخانی» و خیلی های دیگر که پیش تر از این دوستان غزل خوب امروزی گفته اند، چیزی به جنابتر نمی آورند. تعدادی از دوستان دیگر هم قادر به گفتن شعر کلاسیک خوب نیستند، در نتیجه از یک راه دیگر غزل امروز را و کلا غزل را زیر سوال می برند. اما راستش، من خیلی جدی معتقدم انکار قالب غزل و اتفاقات زیبایی که به همت برخی از دوستان در این قالب افتاده است، درست به اندازه ی انکار شعر آزاد و تحولات آن، احمقانه است.

نظرت درباره ی شعر و داستان هم تسلان خودت و جایزه هایی که به آن ها تعلق می گیرد چیست؟

درباره ی شعرها و داستان ها، به شهادت این همه کتاب خوبی که از این دوستان چاپ می شود، امیدوارم و خوشحال می بینم که در این دوره ی تلخ، این دوستان با هزینه ی خودشان و هزار شکل دیگر کتاب چاپ می کنند و کتاب خوب هم چاپ می کنند. حالا با چند سال بالا و پایین می توانم از «رسول یونان»، «شهریار وقتی پور»، «نرگس آبیار»، «فریاد شیری»، «محمد سعید میرزایی»، «محمد رضایی فرخانی»، «ارزا جمالی»، «علی عبدالرضایی»، «رسول آبادیان»، «رضا ارژنگی»، «سپیده شاملو»، «حسن محمودی»، «محسن فرجی»، «مهسا محب علی» و بسیاری دیگر از دوستان اسم ببرم. اما درباره ی جایزه ها با همه احترام و علاقه ای که نسبت به این بزرگواران در وجود خود حس می کنم، باید صریح بگویم که بسیاری از این جوایز اصلاً ملاک و معیار نیستند. البته در بخش داستان اوضاع خیلی بهتر است. دست کم جایزه ها به کسانی تعلق می گیرد که دوستان حداقل اسم شان را شنیده اند و انصافاً برخی از آن ها که در این جا هم اسمی از آن ها به میان آمد، نویسندگان خوبی هستند. اما در بخش شعر نه، در بخش شعر به کسی که چند کتاب دارد،

فکر می کنی می شود در چند زمینه کار کرد و در همه ی آن ها هم موفق بود؟ اول این که من فقط گزارش دادم. از موفقیت و این مسایل هم حرفی به میان نیامد. بعد از آن هم، مگر تضمینی وجود دارد که اگر در یک زمینه فعالیت کنی، حتماً موفق شوی. تا دلت بخواد شاعران و نویسندگان و منتقدانی داریم که اختصاصاً در یک حوزه مطلب می نویسند، اما در همان یک حوزه هم موفق نیستند. اما مطلب اصلی این است که این زمینه ها، منظوم شعر، داستان و نقد ادبی است.

آن طورها هم با هم بیگانه نیستند. نثر شاعرانه، شعر روایی و عباراتی از این دست نشان می دهند که دنیای شعر و داستان از همان شاهنامه و مثنوی مولوی و تاریخ بیهقی و آلد همه گنجینه های عظیم دیگر؛ آن قدرها هم از هم دور نبوده اند.

درباره ی نقد ادبی هم؛ شاعر و نویسنده ذوقش را که دارند، علم اش را هم که با جستجو و مطالعه و بحث و جدل می توانند کسب کنند. پس می بینم کار در چند زمینه اصلاً چیز عجیب و غریبی نیست. مگر «رضا پراهنی» این کار را نکرده است. حالا ممکن است برخی او را در برخی زمینه ها و یا اصلاً کلاً قبول نداشته باشند. اما «پراهنی» این کار را کرده است. «شاملو» این کار را در زمینه های بیشتری تجربه کرده است. «شمس لنگرودی» هم، به شهادت کتاب های چاپ شده اش، شعر، داستان و نقد و تحلیل ادبی دارد، و خیلی های دیگر. در آن طرف هم، بسیاری از نویسندگان مشهور و خوب مثل «بورخس» و «جویری» شعر هم گفته اند.

دوباره برگردیم به خودت. چرا غزل می گویی؟

من درباره ی غزل خیلی سختگیرم. ممکن است غزل های خودم را خیلی ها نپسندند و خودم هم درباره ی آن ها حرف داشته باشم. اما وقتی پای غزل امروز به میان می آید سختگیر می شوم. این روزها غزل نو گفتن مد شده است. می گویم مد، چون خیلی ها فرم غزل را با فرم مو یکی گرفته اند. یکی از مجلات شعرهای بسیار ضعیف و سطح پایینی را به اسم غزل نیمایی در یکی دو صفحه چاپ می کند؛ چند نفری در یک انجمن ادبی می نشینند و فکر می کنند ابتدا

